گزارشی از برنامه‌های تلویزیون و پلتفرم درباره جام جهانی

گزارشگران به جای تیم ملی، جوان شدند

ایمان عظیمی
خبرنگار گروه فرهنگ

بیست‌وسومین دوره جام جهانی هم بالاخره با قهرمانی اسپانیا به خط پایان رسید و سهم فوتبال ما از این تورنمنت مانند دوره‌های پیش، حذف در مرحله گروهی رقابت‌ها بود. در جنبه رسانه‌ای قصه اما ماجرا کمی با ورود همه‌جانبه پلتفرم‌ها و رقابت با صداوسیما بر سر تولید محتوا برای به‌دست‌آوردن تعداد مخاطبان بیشتر متفاوت است. امسال در طول برگزاری جام جهانی ۲۰۲۶ با وجود زندگی زیر سایه جنگ، رسانه‌ها اهتمام ویژه‌ای از خود برای پوشش همه‌جانبه مسابقات نشان دادند و همه‌جا را از اخبار مربوط به فوتبال و جام جهانی پر کردند، به‌طوری که هیچ دوره‌ای را از این منظر نمی‌توان با ادوار پیشین بازی‌ها مقایسه کرد. به بیان دیگر، وضعیت از منظر کمّی نه‌تنها به‌هیچ‌وجه نابسامان نبود، بلکه طیف‌های مختلف فکری در قالب تیم‌های تهیه و تولید توانستند با دریافت مجوز هرچه را در طلبش بودند به دست بیاورند و به تعداد کاربران و بینندگان وفادارشان – ولو موقت – اضافه کنند. برنامه‌های ورزشی سیما و سرویس‌های پخش استریم و همین‌طور میکرو رسانه‌ها در جام بیست‌وسوم با وجود بهره‌مندی از تمایزات آشکار، از نکات مشابهی برخوردار بودند که می‌توان به‌واسطه آن به تحلیل رفتار رسانه‌ها و اثر آن‌ها بر اجتماع پیرامون و بالعکس در آینده دست‌یافت. بر همین اساس، در این گزارش قصد داریم به نکات ویژه‌ای که بُعد برنامه‌سازی اولین جام جهانی سه میزبانه را متفاوت از باقی ادوار کرده است بپردازیم.

فوتبال هم سلبریتی‌زده می‌شود

وقتی ایران با سختی و تحمل مرارت‌های بسیار پس از بیست سال به‌عنوان آخرین تیم به اولین جام جهانی ۳۲ تیمه، یعنی ۱۹۹۸ فرانسه صعود کرد، شبکه‌های تلویزیونی – که در آن زمان تنها متولیان تولید محتوا برای مخاطبان میلیونی بودند – تنها به صحبت و گفت‌وگو با بازیکنان تیم ملی اکتفا کردند و از اشاره به حشو و زواید دوری گزیدند. البته این نکته را هم باید درنظر داشت که در آن زمان هنوز تصمیمی برای قربانی کردن ادراک مردم به پای فرهنگ شهرت گرفته نشده بود و آدم‌ها بیش از امروز به کاری که فکر می‌کردند نسبت به آن تخصص دارند می‌پرداختند و در امور دیگر دخالت نمی‌کردند. این رویه در دوره‌های بعدی صعود به جام جهانی کم‌رنگ‌تر شد، تا جایی که فوتبال هم برای حفظ نفوذ خود در میان افراد و خانواده‌ها عرصه را برای یکه‌تازی سلبریتی‌های عرصه صنعت سرگرمی در مدیوم موسیقی، سینما و تولیدات گروه‌های فیلم و سریال تلویزیون فراهم کرد. شکل ماکسیمال و اذیت‌کننده این شکل از برنامه‌سازی در جام جهانی ۲۰۲۶ به اوج خود رسید و شبکه نمایش خانگی با تأسی از برادر بزرگ‌تر خود در صداوسیما ایفاگر نقشی ویژه و فعال در این زمینه شد و افراد بی‌ربط را به پای برنامه‌های به‌ظاهر تحلیلی جام جهانی کشاند. مدت‌ها پیش از پدید آمدن VODها عادل فردوسی‌پور در قالب برنامه نود پای سلبریتی‌های عرصه سیاست و فرهنگ و هنر را به این وادی باز کرد، تا شاگردان مستقیم و غیرمستقیمش این تاکتیک را در گوشه‌ای از دفترچه ذهنشان یادداشت کنند و در آینده به کارش بگیرند. در ویژه‌برنامه پلتفرم‌ها و کانال‌های یوتیوبی که برای جام جهانی ۲۰۲۶ ترتیب داده شد، بازیگران و اهالی موسیقی گاه نقشی پررنگ‌تر از پیشکسوتان این ورزش در پر کردن محتوای موردنظر برعهده گرفتند. ایراد کار اما آنجاست که دعوت از چهره‌های شناخته‌شده در مدیوم سینما و موسیقی یا همان افراد غیرمرتبط فوتبالی تنها به دلیل برخورداری از دنبال‌کنندگان زیاد در شبکه‌های اجتماعی و دریافت تعداد قابل توجهی بیننده در کوتاه‌مدت، اثرش را برای برنامه موردنظر در میان‌مدت و بلندمدت از دست می‌دهد، به‌طوری که برای ادامه این رویه چاره‌ای جز تولید مقادیر معتنابهی محتوای خط قرمزی و هنجارشکن در بستر اینترنت نیست. برای نمونه، حضور «ایمان صفا» در برنامه «دری رو به جام» اگر با عبور مهمان از حرف‌های عادی به سمت رفتارهای زشت و خارج از عرف همراه نمی‌شد، مخاطب هدف این برنامه‌ها اصلاً روی خوشی به محتوای تولیدی آپارات اسپورت نشان نمی‌داد.

زنان هستند، اما در بهترین حالت ابژه‌اند

از گزاره اغراق‌آمیزی استفاده نکرده‌ایم اگر بگوییم، جام جهانی ۲۰۲۶ نقطه آغاز استفاده از مجریان و کارشناسان زن در قالب برنامه‌های متعدد ورزشی بود. نفس این کار به‌منظور بها دادن به امکان حرفه‌ای شدن ورزش بانوان و همین‌طور علاقه‌مند کردن دختران و زنان ایرانی به ورزش، خاصه فوتبال ارزشمند است، اما آیا بسیج کردن امکانات رسانه‌های ریز و درشت در خدمت این امر با شیوه‌ای که بانوان جلوی دوربین حاضر می‌شوند سازگار و نتیجه‌بخش است؟ تلویزیون همشهری در این مسیر گوی سبقت را از دیگر رسانه‌ها ربود و برنامه اختصاصی‌اش برای جام جهانی را تماماً به یک سه ضلعی زنانه، یعنی «شیرین هاشمی»، «گلاره ناظمی» و «فرنوش جعفری» ختم کرد. وقتی یک رسانه تصمیم می‌گیرد که با آشنایی‌زدایی از برنامه‌های فوتبالی – که در نظر بسیاری ذاتی مردانه دارد – زنان را در محور بحث‌های تخصصی این بازی قرار دهد، باید به تولید ارزش افزوده برای نیمی از جمعیت ایران هم فکر کند، درحالی‌که ویژه‌برنامه تلویزیون همشهری تحت عنوان «جام خاص» عاری از هرگونه ارزش افزوده متنی و فرامتنی است و اگر بخواهد نگاه بینندگان عام و خاص را به سمت خود معطوف کند هم با این دست فرمان چیزی برای عرضه نخواهد داشت. البته باید گفت که جام خاص برای دیده شدن دست به رفتارهای عجیب و غریب و وایرالی هم نمی‌زند و همین نکته مثبت ماجراست. در باقی ویژه‌برنامه‌های فوتبالی هم زنان حضوری دکوراتیو و ابژه‌مانند دارند و نبودنشان بهتر از بودنشان است. از «ریواند» گرفته تا ویژه‌برنامه «پرشیانا اسپورت» شاید در ظاهر، زنان حضوری محوری در مقام کارشناس و مجری داشته باشند، اما با نگاهی اجمالی و سرسری به ماجرا درمی‌یابیم که حتی حضور در رقابت‌های فوتسال و فوتبال بانوان به‌عنوان بازیکن هم نتوانسته، شکافی را که میان کارشناسان مرد با زن وجود دارد برای شخصی چون «نیلوفر اردلان» پر کند. زیرا کم‌اطلاع‌ترین دوستداران فوتبال هم با نگاه به بازی‌های جام جهانی متوجه این قضیه می‌شوند که این فوق‌ستاره‌ها هستند که در دوره بسته بازی‌کردن بیشتر تیم‌ها گره کور مسابقات را باز می‌کنند، اما همین بدیهیات چندان به چشم مجری و کارشناس برنامه «ریواند» نیامد. اگر از این بخش که تازه جنبه قابل نقد ماجراست گذر کنیم به برنامه‌هایی در شبکه نمایش خانگی و محتواهای یوتیوبی می‌رسیم که نه‌تنها مهمانان خانمشان ارتباطی با فوتبال ندارند، بلکه به‌جز نمونه «رؤیا میرعلمی» که از اطلاعات عمومی خوبی در این حوزه برخوردار است، باقی مهمانان در اغلب موارد اصلاً و ابداً جام جهانی را جدی نمی‌گیرند. «در جام» و «بفرمایید جام» با اجرای «مهیار حسن» و «امیرحسین قیاسی» مصداق بارز چنین رویکردی به جام جهانی‌اند و اگر عنصر غیرقابل چشم‌پوشی اقتصاد توجه را فاکتور بگیریم، این مسابقات را بهانه‌ای برای اضافه کردن به مخاطبان خود می‌بینند. در واقع، هیچ‌کس، هیچ‌کاری به فوتبال ندارد و همه گرد یکدیگر جمع می‌شوند تا با تکرار ایده‌های دمده، به جذابیت کم‌فروغ زندگی شهره‌ها و سلبریتی‌ها دامن بزنند.

تیم ملی پیرماند، گزارشگران جوان شدند

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تا مدت‌ها «بهرام شفیع»، «جهانگیر کوثری»، «اسکندر کوتی»، «مجید وارث»، «کیومرث صالح‌نیا» و «عباس بهروان» وظیفه گزارش بازی‌های داخلی و خارجی فوتبال را برعهده گرفتند و فقط کمی پیش از برگزاری جام ملت‌های آسیای امارات در سال ۱۹۹۶ بود که پای «جواد خیابانی» و سپس «عادل فردوسی‌پور»، «پیمان یوسفی» و درنهایت «مزدک میرزایی» هم به این عرصه باز شد تا چهره دمده و کهنه گزارشگری فوتبال با تغییراتی بنیادین همراه شود. اکنون نیز پس از سال‌ها، صداوسیما تکانی به خودش داد و برای گزارش بازی‌های جام جهانی به چهره‌های جدید و جوان‌تر نظیر «نیما تاجیک»، «حسین رضایی»، «سعید زلفی»، «عباس قانع» و... میدان داد تا دیگر مخاطبان با چهره‌های همیشگی طرف نباشند. اجرای این گزارشگران، به‌جز عباس قانع، بسیار متکی به متن بازی‌هاست و برخلاف اسلافشان کمتر به مسائل فرامتنی و بینامتنی – که بیشتر در شکل گزارش جواد خیابانی و عادل فردوسی‌پور جریان دارد – می‌پردازند. نکته جالب دیگر عدم استفاده از چهره‌های باسابقه تلویزیون برای گزارش بازی‌های جام جهانی ۲۰۲۶ است؛ به‌طوری که «محمدرضا احمدی» تنها بازی ایران و نیوزیلند را گزارش کرد و پیمان یوسفی هم با وجود اجرای ویژه‌برنامه فوتبالی شبکه یک هیچ سهمی از گزارش مسابقات این تورنمنت نصیبش نشد. جواد خیابانی هم که پس از بازنشستگی از صداوسیما اجرای ویژه‌برنامه سایت ورزش سه، یعنی «برجام» را به‌صورت مشترک با «خداداد عزیزی» به عهده گرفته بود از گزارش بازی‌های جام جهانی کناره گرفت.

این ویترین برای پرکردن حفره‌هاست

وقتی «کارلوس کی‌روش» پس از دوران ناموفق «علی دایی» و «افشین قطبی» هدایت تیم ملی را پذیرفت، اغلب کارشناسان به این نکته اذعان می‌کردند که فدراسیون فوتبال برای فرار از پاسخگویی و پر کردن حفره‌های مدیریتی، سکان هدایت فوتبال ملی را به سرمربی اسبق پرتغال و رئال‌مادرید کهکشانی سپرده است. این فرسته، جایی برای اثبات چنین ادعایی نیست، اما با همین دست‌فرمان می‌شود دو ویژه‌برنامه «فوتبال ۳۶۰» و «جام ۲۶» را مورد بررسی و تحلیل قرار داد، چون هر دو این برنامه‌ها با دعوت از ستارگان پیشکسوت فوتبال اروپا و آمریکای جنوبی سعی کردند که حفره‌هایشان را پر کنند و بخشی از بار اصلی تولید محتوا را به گردن این مهمانان اسکاپیی بیندازند. عادل فردوسی‌پور و محمدحسین میثاقی در این زمینه به شدت با یکدیگر به رقابت پرداختند و هریک با دعوت از بازیکنانی نظیر «آندرس اینیستا»، «ریوالدو»، «دیوید ترزگه»، «پائولو دیبالا» و... تلاش کردند تا نگاه بخشی از مخاطبان هدف را به سمت خود جلب کنند. اما مسئله اصلی و اساسی آنجاست که چرا محتوای سؤال‌های پرسیده شده از مهمانان خارجی در این دو برنامه به یک حد و اندازه سطحی است و چیزی به دوستداران فوتبال اضافه نمی‌کند؟ آن‌ها از اسم مهمانان سرشناس خارجی بهره می‌برند تا ضعف‌های اساسی برنامه‌شان را بپوشانند. در ویژه‌برنامه شبکه سه جای زیادی برای تحلیل کارشناسانه نیست و در برنامه فوتبال ۳۶۰ هم این سیاست و مزه‌پرانی غیرمستقیم و گاه مستقیم به ساختار سیاسی کشور است که ذیل اقتصاد توجه می‌خواهد برای خود مخاطبی موقت دست‌وپا کند. وگرنه، ویژه‌برنامه فوتبالی شبکه ورزش با اجرای «رسول مجیدی» و «حمید محمدی» نشان داد که بدون دعوت از مهمانان خارجی هم می‌شود، کاری شکیل و حرفه‌ای به بینندگان میلیونی تلویزیون ارائه داد.

سه‌شنبه ۳۰ تیر ۱۴۰۵
شماره ۴۷۶۲
FARHIKHTEGANONLINE.IR
FARHIKHTEGANONLINE

سجاد سامانی، شاعر در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

«علاج» مسئله خود چاوشی بود

راضیه فلاح-مریم فضائلی
گروه فرهنگ

در روزگاری که وقایع پرالتهاب منطقه و مفاهیمی چون جنگ، مرز و امنیت، بیش از هر زمان دیگری به دغدغه روزمره جامعه تبدیل شده‌اند، بازخوانی مفهوم «وطن» از دریچه ادبیات و هنر، رویکردی تأمل‌برانگیز است. وطن در حافظه تاریخی ایرانیان همواره فراتر از خطوط جغرافیایی، هویتی درهم‌تنیده با مفهوم مقدس و پناه‌دهنده‌ای به نام «مادر» داشته است؛ مادری مشترک که فارغ از تمام اختلاف‌نظرها و گلایه‌ها، نقطه اتصال و اشتراک آحاد جامعه در برابر بیگانگان محسوب می‌شود.

در همین بستر پرالتهاب است که نقش و رسالت هنرمند، زیر ذره‌بین افکار عمومی قرار می‌گیرد و توقعات جامعه از چهره‌های شناخته‌شده بالا می‌رود. اما آیا هنرمند و شاعر موظف به واکنش در برابر هر رویداد سیاسی و اجتماعی است؟ و اساساً مرز میان یک «هنرمند دغدغه‌مند» و یک «سلبریتی وابسته به لایک و نمایش» کجاست؟ تجربه نشان داده است که هرگاه هنر چه در قالب یک غزل ناب و چه در قامت یک موسیقی اثرگذار اجتماعی مانند قطعه «علاج» با صدای محسن چاوشی از باوری درونی، اصیل و غیرسفارشی سرچشمه بگیرد، بی‌درنگ راه خود را در حافظه و قلب مردم باز می‌کند و به یک سرمایه اجتماعی ماندگار تبدیل می‌شود. برای واکاوی عمیق‌تر این مفاهیم، به گفت‌وگو با «سجاد سامانی»، شاعر نشسته‌ایم. او در این مصاحبه با نگاهی تحلیلی، از درونی شدن حس میهن‌دوستی در شعر می‌گوید، تفاوت‌های ذاتی جریان روشنفکری با ذات رسانه‌ای سلبریتی‌ها را کالبدشکافی می‌کند و در پایان، روایتی شیرین از نخستین شعرخوانی خود در دوران نوجوانی ارائه می‌دهد. مشروح این گفت‌وگو را در ادامه از نظر می‌گذرانید.

در این ایام، ما شعرهای مختلفی درباره وطن و حس و حال شاعران که مربوط به این روزها بود شنیدیم. ولی «وطن» برای ما‌ها فراتر از مرز جغرافیایی است؛ یک حس است و خیلی هم ریشه در اشعار ایران و ادبیات فارسی دارد. برای شما این وطن چه مدلی است؟ این مفهوم را به چه شکل توصیف می‌کنید؟

وطن را خیلی جاها، از جمله در نمادشناسی سینما با «مادر» یکی می‌گیرند. یعنی خیلی جاها نقش مادر توی فیلم‌های سینمایی در واقع نشانه‌ای از وطن است و فکر می‌کنم خیلی واقعی است. ما همه‌مان یک ارتباط مستقیم و عاطفی با مادرانمان داریم. هر چقدر هم نقد داشته باشیم به شیوه تربیتمان، به‌هرحال هر بچه‌ای بالاخره نهایتاً یک غری می‌زند که این مشکلی دارد یا تفاوتی دارد، اما نهایتاً یک پناهی دارد به اسم مادر که سرش با هیچ‌کس شوخی ندارد حتماً و مقدس‌ترین مفهومی است که شاید در زندگی با آن سروکار دارد.

وطن هم می‌تواند هم‌ارز مادر برای یک جمع در نظر گرفته شود؛ یک مادر مشترک که این خاک، این امکانات و این هوا را به ما داده و ما را در این جغرافیا با همدیگر مشترک کرده است. یک جنبه خیلی جذاب دیگرش این است که آدم‌ها بالاخره با وجود اختلاف‌ها و همه تنوعاتی که هست، سر این «مادر» با هم مشترک و هم‌وطن هستند. حالا کاری نداریم که خیلی از آدم‌ها دوست دارند سر اختلاف‌ها هی با هم صحبت بکنند، اما چه‌بهتر که سر این هم‌وطن بودن با هم به اشتراکی برسند و قضایا و مسائل را این شکلی ببینند. برای من ازاین‌جهت که باعث اشتراکم با بقیه آدم‌ها می‌شود، خیلی مفهوم ارزشمندی است.

به نظر شما الان وطن از آن حالت تاریخی‌اش گذر کرده و تبدیل به یک مفهوم و دغدغه روزانه شده است؟

به نظر من این مفهوم در گذشته شاید متفاوت بوده؛ یعنی ما در طول تاریخ به‌عنوان یک ملت (با تعریف مدرنش) شکل گرفتیم. ولی به نظر من در همین جنگ اخیر و حالا جنگ ۱۲ روزه و مواقعی که یک بحرانی رخ می‌دهد و پای وطن پیش می‌آید، خودش را نشان داده که غالب مردم واقعاً این حس را دارند که سایر اختلافات را کنار بگذارند و از این وطن حمایت بکنند.

و شعرا چطور به این موضوع نگاه می‌کنند؟

در شبکه‌های اجتماعی شاید خیلی به این دامن زده می‌شود که بتوانند بین مردم اختلاف بیندازند که یکی بگوید: «نه، من وطنی را که این‌جوری باشد، نمی‌خواهم» و یکی یک‌جور دیگر. ولی در میان شعرا کمتر دیدم؛ یعنی تقریباً می‌شود گفت ندیدم که سر این مفهوم با هم اختلاف‌نظر داشته باشند یا بیایند شعری بسرایند در مذمت وطن‌دوستی، یا در تأیید اینکه دشمن خارجی بیاید وطنمان را تجزیه کند یا آسیبی به آن بزند.

یک شاعر وقتی می‌خواهد درباره وطن و میهن‌دوستی شعر بگوید، چطور می‌تواند از آن مرز کلیشه‌ای‌شدن فاصله بگیرد؟ اصلاً می‌توانیم بگوییم برای شعر هم این مفهوم کلیشه‌ای وجود دارد؟

بله حتماً هست. کلاً وقتی وقایع اجتماعی اتفاق می‌افتد، یک‌سری از شعرا خودشان را ملزم می‌دانند که حتماً راجع‌به آن واقعه شعر بگویند. حالا خود من این شکلی نیستم، یعنی خودم را ملزم نمی‌دانم. بعضی‌ها می‌توانند شعر «به‌هنگام» بگویند و خوب هم بگویند؛ داستان آن‌ها جداست. واقعاً همیشه در وقایع مختلف اجتماعی، حتی حوادث ریزتر و جزئی، سریع شعر می‌گویند و شعرشان هم خوب خوانده می‌شود. به‌هرحال ویژگی شاعرانگی آن آدم‌ها این است.

در مقابل، یک نفر هم است که اصلاً نمی‌تواند شعر عاشقانه را راحت بگوید. مثلاً یکی از شاعرهایی که می‌شناختم و سنش هم بیشتر بود (خدا بیامرزدش)، زمانی که من نوجوان و کم‌سن‌وسال‌تر بودم، چند تا شعر عاشقانه گفت و برای اینکه نظرم را بداند برای من فرستاد. ما حدود ۱۵-۱۰ سال فاصله سنی داشتیم. بعد دیدیم واقعاً خنده‌دار شده بود؛ خودش هم همین را می‌گفت و دیگر هم نگفت. اما در عوض او می‌توانست شعر اجتماعی خیلی خوبی بگوید؛ کاری که مثلاً خود من خیلی نمی‌توانم انجام دهم.

پس یک عده می‌توانند به‌هنگام و در لحظه خوب بگویند. ولی خب معمولاً جریانی راه می‌افتد که همه دوست دارند برای فلان واقعه شعر بگویند؛ منتها چون هنوز آن ماجرا در وجودشان ننشسته و درونی نشده، ممکن است با تعداد زیادی شعر کم‌کیفیت مواجه شویم که صرفاً مناسبتی سروده شده‌اند. اما به نظرم شاعر بهتر است با خودش خلوت کند؛ واقعاً اگر اولاً به آن موضوع اعتقاد داشته باشد (چون اگر اعتقاد نداشته باشد معمولاً کار تصنعی می‌شود و بیرون می‌زند) و در ثانی بگذارد آن مفهوم در وجودش ته‌نشین شود، آن‌وقت شروع به شعر گفتن کند. چون شعر، تجلی آن حس غلیظ انسانی است و باید این ویژگی را داشته باشد.

در این ایام (که تقریباً یک سال و خرده‌ای می‌شود) موسیقی‌ها و آهنگ‌های مختلفی را شنیدیم که اتفاقاً شعرهای خیلی خوبی داشتند؛ یعنی اگر آن موسیقی خوب بوده، حتماً شعرش هم قوی بوده است. به نظر شما شعر ماندگار این ایام کدام بود؟ کدام‌یک از ترانه‌ها یا شعرهایی که خوانده شد، بیشتر در ذهن‌ها می‌ماند؟

در بخش موسیقی بی‌کلام، همین اثری که برای تشییع‌ها ساخته شد به نظرم حتماً می‌ماند. یک اثر هم حبیب خزایی‌فر (آهنگ‌ساز سریال زخم کاری) ساخته بود که آن هم به نظرم اثری ماندگار است. اما در بخش باکلام، ترانه‌ای که توانست بین مردم راه پیدا کند (که البته شاید فقط هم به‌خاطر ترانه‌اش نباشد) کارهایی بود که محسن چاوشی خواند؛ همان قطعه «علاج» که برای جنگ ۱۲ روزه منتشر شد. شعر «مردم علاج در وطن است» از کاظم بهمنی بود که به نظرم شعرش هم خیلی خوب بود و واقعاً کار از آب‌درآمده‌ای شد.

ویژگی این کار که باعث شد بین مردم بماند چه بود؟

یکی از مهم‌ترین دلایلش این بود که چاوشی سرمایه اجتماعی خودش را خرج کرد. کلاً مدیران فرهنگی ما دوست دارند که هنرمندان و شاعران از همان اول یک لیبل داشته باشند و بگویند «ما خیلی حزب‌اللهی هستیم»؛ و متأسفانه با همین کار همه را تلف می‌کنند. از طرفی، اگر هنرمندی بخواهد در بعضی مواقع اعلام موضع نکند تا به‌اصطلاح «برندش را سفید نگه دارد»، از هر دو طرف طرد می‌شود؛ چون در مسائل دوقطبی، یک عده به او حمله می‌کنند و جبهه خودی هم او را می‌راند. اما در این میان، کسی مثل محسن چاوشی پیدا شد که در این مدت برندش را سفید نگه داشته بود و دقیقاً جایی که نیاز بود و بحث «وطن» اهمیت پیدا کرد (که خط قرمزش بوده)، وسط آمد و کار خواند. او مخاطب عمومی دارد؛ این‌طور نبوده که مثل بعضی‌ها فقط برای طیف خاص دوروبر خودش حرف بزند. نکته بعدی، غیرمنتظره‌بودن این اتفاق بود؛ معمولاً سلبریتی‌ها چنین مواضعی نمی‌گیرند و سومین مورد هم این بود که این موضوع برای او کاملاً درونی بود؛ یعنی یک سازمان نیامده بود به او سفارش بدهد. کاملاً دغدغه خودش بود.

اصلاً چرا سلبریتی‌ها در چنین مواقعی سکوت می‌کنند؟ آن هم در شرایطی که می‌توانند جریان‌ساز باشند! ما در نسل‌های قبلی و در میان روشنفکرهای پیش از انقلاب، موضع‌گیری‌های بسیار مشخص‌تری را از چهره‌های سرشناس می‌دیدیم.

مقاله‌ای که اخیراً نوشتم دقیقاً راجع‌به همین موضوع سلبریتی‌ها بود، چون برایم بحث جذابی است. ببینید، رفتار آن‌ها اصلاً متناسب با استوری‌هایی که ما می‌گذاریم و مطالباتی که داریم نیست. ما مدام مطالبه می‌کنیم که «چرا فلان حرف را نگفتی؟» و بعد هم به آن‌ها ناسزا می‌گوییم! ما توقع داریم که سلبریتی بار هدایت افکار عمومی را به دوش بکشد، درحالی‌که تا جایی که من مطالعه کرده‌ام، ذات و کارکرد سلبریتی اصلاً این نیست و نباید چنین توقعی از او داشت.

مفهوم سلبریتی ذاتاً با چه چیزی گره خورده؟ با نمایش و لایک. من چرا سلبریتی هستم؟ لزوماً به‌خاطر مهارتم نیست. در گذشته هنرمندستی به‌خاطر مهارتش شناخته می‌شد، اما وقتی هنر «رسانه‌ای» شد، کسی که بیشتر تلویزیونی باشد تبدیل به سلبریتی می‌شود. مثلاً در فوتبال، دیوید بکام جزء اولین سلبریتی‌هاست.

هم‌زمان با او، رایان گیگز هم بود که شاید از نظر فنی فوتبالش بهتر بود، اما بکام چهره جذاب‌تری داشت، بیشتر در تلویزیون دیده می‌شد، همسر معروفی داشت و حاشیه‌هایی داشت که مردم از آن خوششان می‌آمد. او رفتار رسانه‌ای جذابی داشت و به همین دلیل سلبریتی شد.

بنابراین، سلبریتی ذاتاً برای این سلبریتی است که بازخورد و لایک می‌گیرد. حالا اگر شما از او یک اعلام موضع بخواهید که بر سر آن در جامعه دوقطبی شدیدی وجود دارد (مثلاً حرفی بزند که ۴۰ یا ۵۰ درصد جامعه با آن مخالفند)، یعنی از او خواسته‌اید که خلاف ذات خودش عمل کند! او باید انتخاب سختی بکند و بخشی از سلبریتی بودنش را کنار بگذارد، چون به‌مرور سرمایه اجتماعی‌اش دچار ریزش می‌شود.

پس اولاً اصلاً نباید توقع داشته باشید که در مفاهیم دوقطبی، سلبریتی‌ها بیایند اعلام نظر کنند. ثانیاً خودتان هم نباید از آن‌ها استفاده ابزاری کنید. اتفاقاً باید آن‌ها را توجیه کنید که «تو نباید در موارد دوقطبی اعلام نظر کنی، چون این کار خلاف ذات توست». اما مشکل اینجاست که ما یک موقعی خوشمان می‌آید فلان سلبریتی درباره جنگ یا انتخابات، دقیقاً همان‌طور که ما می‌خواهیم حرف بزند. اگر همان آدم برود از جناح مقابل حمایت کند، شروع می‌کنیم به تخریب او! یعنی عملاً به او می‌گوییم «تو فقط تا زمانی موردتأیید مایی که حرف ما را تکرار کنی.»

به‌عنوان سؤال آخر خیلی دوست داشتیم اگر خاطره‌ای درباره شعرخوانی‌تان در محضر رهبر شهید دارید، برایمان بگویید.

دو بار برای شعرخوانی به طور خاص دعوت شدم. البته دیدار رفته بودم، ولی دفعه اولی که رفتم، ۱۸ سالم بود. یک شاعر نوجوان می‌خواستند بروند، من هم در جشنواره شعر دانش‌آموزی اول شده بودم، من را بردند. بعد که شعر خواندم، فیلمش هست، آقا خیلی لطف کرد، خیلی تشویق کرد و هر قافیه، فکر کنم دو بیتش را زودتر حدس زد و این‌ها و خب لذت بردم. بعد داشتم فکر می‌کردم در تخیل خودم و تصور خودم (خیلی خیال‌پرداز هم بودم)، اینکه چه می‌شود الان مثلاً جلسه که تمام می‌شود، آقای خامنه‌ای بگویند که «شما بیا»؛ یک‌جور دیگر از من در تنهایی مثلاً تجلیل بکنند. این در ذهنم بود. معمولاً جلسه که تمام می‌شود، آن آدم‌هایی که آنجا هستند می‌روند سمت رهبری که در واقع یک انگشتری بگیرند و این‌ها و این در ذهنم بود و گذشت. جلسه که تمام شد، دقیقاً همین اتفاق افتاد. ایشان به من اشاره کردند (من همان ردیف اول بودم) که «شما بیا». بعد من این‌قدر که برایم غیرمنتظره بود، اول که متوجه نشدم دقیقاً، بعد حتی پشت سرم را نگاه کردم، گفتم شاید با کسی دیگر است. طبیعتاً هم... بعد به آن محافظ‌ها که بودند گفتند ایشان بیاید. بعد محافظ‌ها آمدند در واقع، شخصی که نشسته بود، دورش در واقع جلویش نشستند که یک چیزی درست بشود، حائلی داشته باشد. نشستم و گفتند از کجایی؟ گفتم از تهرانم. گفتند که خیلی شعرت خوب بود، ولی سعی کن «تمام‌خوب» باشی. چون در سخنرانی‌شان گفته بودند که به قله‌ها نگاه کنید؛ یعنی راضی نشوید. فرمودند که همان‌طوری که (حالا این نقل به مضمون است) «تمام‌خوب» یادم است که تمام‌خوب باشی، یعنی اینکه راضی نشوی و به آن قله‌ها نگاه کنی. من هم گفتم که دعا کنند برایمان. اما هول شدم و فراموش کردم انگشتر و چفیه را درخواست کنم.